

ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ

سلسله جلسات ختم مفهومی

در محضر سوره مبارکه قیامت



استاد احمد رضا اخوت

بهار ۱۴۰۳

فهرست

جلسه‌ی دوم سوره‌ی مبارکه‌ی قیامت ۱۴۰۳/۰۳/۳۰ ۲

نکاتی از سوره‌ی قیامت ۲

نفس و نفس لوّامه ۵

الإنسانُ ۲۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جلسه دوم سوره مبارکه ی قیامت ۱۴۰۳/۰۳/۳۰

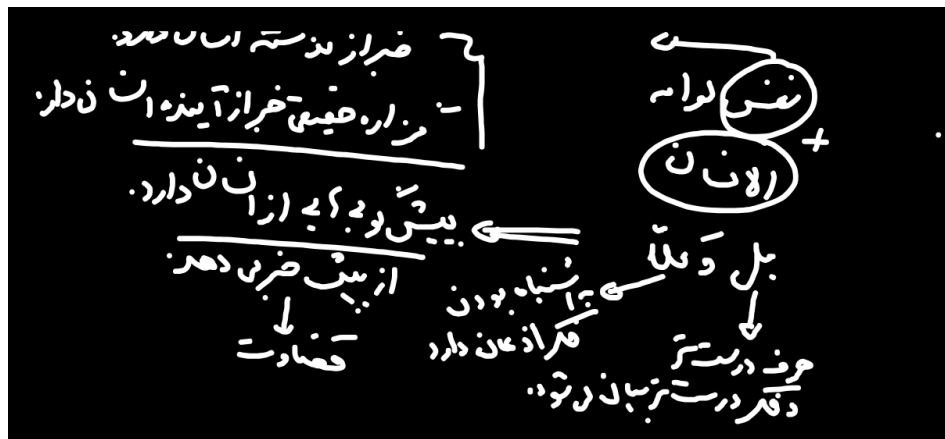
نکاتی از سوره ی قیامت

از دقیقه ۱۰ تا ۱۰

سوره مبارکه قیامت را یک مرور سریع کردیم. حالا می‌خواهیم نکات ریزتری را در آن مطرح کنیم. در این سوره یک سری مطالبی مطرح شده است که خیلی خاص است و هم چنین بحث **نَفْس** در آن موضوع مهمی است.

- بحث **نَفْس** در اصطلاح **نَفْسِ اللّٰوَاْمَةِ** است و کلاً بحث **نَفْس** و اینکه به انسان بگویند دارای **نَفْس** است.
- و یکی هم بحث **الْإِنْسَانُ** خیلی در این سوره مهم است. تقارن این دو و همراه بودن آنها در سوره یک اهمیتی را می‌رساند. آیه سه: **أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَلَّنْ نَجْمَعُ عِظَامَهُ ﴿٣﴾**، آیه پنج: **بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ ﴿٥﴾**، **يَقُولُ الْإِنْسَانُ يُؤْمِنُ أَتَىٰ الْمَفْرُوقِ ﴿١٠﴾**، آیه سیزده: **يُنَبِّئُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ ﴿١٣﴾**، آیه چهارده: **بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ ﴿١٤﴾**، اینها مواردی است که آیه سی و شش: **أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى ﴿٣٦﴾**، که اگر دقت کنید جاهایی که آمده است همه سوره را شامل می‌شود. درست است که تعداد آنها به تعداد آیات نیست، ولی جاهایی که هست آیات قبل و بعد آن هم ارتباط دارد. پس بحث انسان در این سوره خیلی مهم است. **الْإِنْسَانُ** در این سوره اهمیت دارد.
- نکته بعدی که در سوره اهمیت دارد بعضی از عباراتی مثل **بَلْ** و **كَلَّا** است. در تلفیق کلمه **بَلْ** و **كَلَّا** است. کار **كَلَّا** این است که اعلام می‌کند که یک مطلب اشتباهی در ذهن مخاطب وجود دارد و به اشتباه بودن فکر کسانی که در آیه ذکر می‌شوند اذعان دارد. **بَلْ**، فرد یک اعتقادی دارد که الزاماً همه آن اعتقاد اشتباه نیست، درست‌تر هم هست. در حقیقت حرف و فکر درست‌تر بیان می‌شود. حالا ممکن است که اساساً طرف دیگر مطلب درست‌تر اشتباه باشد. ممکن است نزدیک باشد یا کمی درست‌تر باشد. یعنی می‌شود که هر سه حالت وجود داشته باشد. ولی شیوه بیان آن متفاوت است. در **بَلْ** می‌گوید: بلکه حرف درست‌تر این است. در **كَلَّا** می‌گوید: نه چنین است حرف درست این است. نوع بیان آن متفاوت است که در این سوره این موضوع خیلی واضح مطرح می‌شود. کلمه **بَلَّا** که به معنی آری است متفاوت است. **كَلَّا** آیه یازده و **بَلْ** آیه چهارده، **كَلَّا** آیه بیست و آیه بیست و شش.

- یکی از نکات مهم این سوره بحث جملاتی است که به پیشگویی انسان می‌پردازد که در همین راستا است. پیشگویی‌هایی که از انسان دارد. پیش‌خبرهایی که از پیش‌خبر می‌دهد. بعضی از آنها حالت قضاوت دارد. قضاوت‌های خیلی صریح و خیلی محکمی است. مثلاً: **كَلَّا بَلْ تُجِبُونَ الْعَاجِلَةَ ﴿٢٠﴾ وَتَذُرُونَ الْآخِرَةَ ﴿٢١﴾** یا مثلاً جایی که مطرح می‌کند که **يُنَبِّئُ الْإِنْسَانَ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ ﴿١٣﴾ بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ ﴿١٤﴾** خود انسان از وضع خود باخبر است. یا آنجایی که مطرح می‌کند: **بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ ﴿٥﴾**، اگر انسانی معاد را انکار کرد اصلاً سبک او به این است که می‌خواهد راحت و آزاد باشد و هیچ مانعی در مقابل او نباشد و هرکاری که خواست انجام بدهد و هر فجوری را که می‌خواهد ادامه دهد. از پیش‌خبر قطعی می‌دهد که انسان این‌گونه است. خبری که هیچ استثنائی در آن وجود ندارد. این سوره از این جهت خیلی خطرناک است. از بیان حقایقی که در حوزه انسان به صورت کلی مطرح می‌شود که همه این‌طوری هستند و به انسان می‌گوید که قطعاً یک روزی این اتفاق برای او می‌افتد. البته حال وضعیت قیامت و خبر از آن این است و طبق همین منطق هم اهل بیت علیهم‌السلام در روایات خود به همین سبک عمل کرده‌اند. اینکه هر کسی فلان کار را بکند این اتفاق برای او می‌افتد. مثال حدیث معراج که از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل می‌شود که کسانی که در دنیا حجاب نداشتند از موهای خود آویزان می‌شوند؛ خبر قطعی می‌دهند. اینجا استثناء نمی‌کنند که فلان فرد غفلت کرده است.

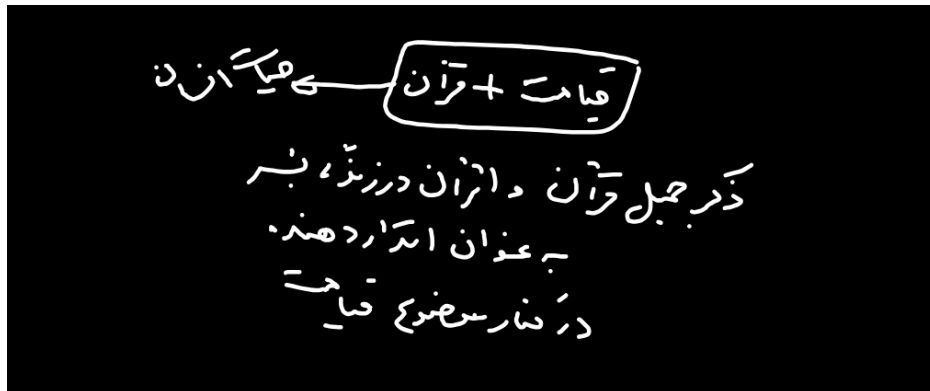


از دقیقه ۱۰ تا ۲۰

بلکه قاعده کلی می‌گویند که این موارد خیلی خطرناک است. گزاره‌های حقیقی که خبر از آینده یا گذشته انسان دارد. اینها گزاره‌هایی هستند که از غیب انسان خبر می‌دهند و خیلی هم فراوان هستند. یک خصوصیت دیگر این سوره جمله معترضه آن که از آیه پانزده تا نوزده هست خبر راجع به قرآن مطرح می‌شود که با سوره قبله خیلی ارتباط پیدا می‌کند که احدی الکبر است. مثل اینکه قرآن و قیامت در یک سطح از تنبه و انداز در

این سوره مطرح می‌شود و ذکر قرآن در دل آیات قیامت نشان از اهمیت قرآن در ساختار اندازی خداوند دارد. یعنی همان قدر که قیامت خیلی تکان دهنده است قرآن هم خیلی تکان دهنده است.

• پس یکی از نکات دیگر این سوره که در سوره مدثر هم به همین ترتیب بود ذکر جمیل و زیبای قرآن و اثر آن در زندگی بشر به عنوان انذار دهنده در کنار موضوع قیامت است. یعنی قیامت به اضافه قرآن احدی الکبر است و این دو منجر به حیات انسان هستند و انسان را می‌توانند زنده کنند. بعضی وقت‌ها از این استفاده می‌کنیم و می‌گوییم قیامت چقدر مهم است و بعضی وقت‌ها استفاده می‌کنیم که اهمیت قرآن را مورد توجه قرار دهیم. اینها روی هم هم‌افزایی دارند. شما می‌گویید: قیامت در مورد حقایقی می‌گوید که مربوط به پشت پرده زندگی انسان هستند و می‌گوید یک زندگی حقیقی وجود دارد و خصوصیات این زندگی حقیقی را بیان می‌کند و خداوند این را مخابره می‌کند. می‌گوییم: این قیامت است. می‌گویید: نه قیامت فقط این نیست اینکه قرآن است که خبر می‌دهد. می‌گوییم: پس قیامت چیست؟ می‌گویید: آن حقیقی است که همه اعمالی که انجام می‌دهید بلافاصله صورت ملکوتی آن که در مقدرات شما تأثیر دارد و از شما جدا نیست هر چند که شما از او دور هستید ولی او به شما نزدیک است. از خود شما به شما قیامت نزدیک‌تر است. ولی شما به دلایلی احساس می‌کنید که او از شما دور است. خود قیامت؛ نه خبر از قیامت. خبر از قیامت خود قرآن هست. خود قیامت به علاوه قرآن.



همراهی این دو با هم خیلی مهم می‌شوند و خداوند در این سوره و سوره مدثر بر توجه این دو با هم اشاره می‌کند که هر کسی به اندازه وسع خودش به این موضوع توجه کند که از نکات این سوره است که آیات چهارده و پانزده می‌شود:

بَلِ الْإِنْسَانِ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ ﴿١٤﴾ وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِرَهُ ﴿١٥﴾

بعد یک مرتبه می‌فرماید: لَا تُحْرِكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ ﴿١٦﴾ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ ﴿١٧﴾ فَإِذَا قَرَأَنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ ﴿١٨﴾ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ ﴿١٩﴾

بعد یک مرتبه می‌فرماید: كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ ﴿٢٠﴾

گویی که اینجا چه قیامت باشد؛ **كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ**، چه قرآن باشد؛ چه قیامت باشد؛ **تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ ﴿٢٠﴾ وَتَذُرُونَ الْآخِرَةَ ﴿٢١﴾**

سؤال: نامفهوم

پاسخ: وارد بحث آن می شویم، فعلاً چند مورد گفتیم.

سوره‌ای به نام قیامت داریم. در این سوره موضوع‌های **نَفْس** و **الْإِنْسَان**، **بَلْ**، **كَلَّا** و یک‌سری گزاره‌هایی که خبر قطعی از آینده انسان می‌دهد و خبر از گذشته انسان می‌دهد و او را در معرض قضاوت قرار می‌دهد و بیش از خبر است. قضاوت می‌کند، می‌گوید: دروغ می‌گویی، حرف حساب نمی‌زنی. خیلی صریح هم به او حرف می‌زند. بعد می‌فرماید: خودت، خودت را می‌شناسی. هر چه بگویند: خدا را قسم نمی‌شناسم و... می‌گوید: می‌شناسی. یعنی خیلی صریح بعضی از مطالب را مطرح می‌کند. این نمای سوره می‌شود. که به جزئیات آن می‌پردازیم؛ موارد را باز کنیم و ببینیم چه استفاده‌هایی می‌خواهیم بکنیم و بعد به سراغ مطلب بعدی برویم.

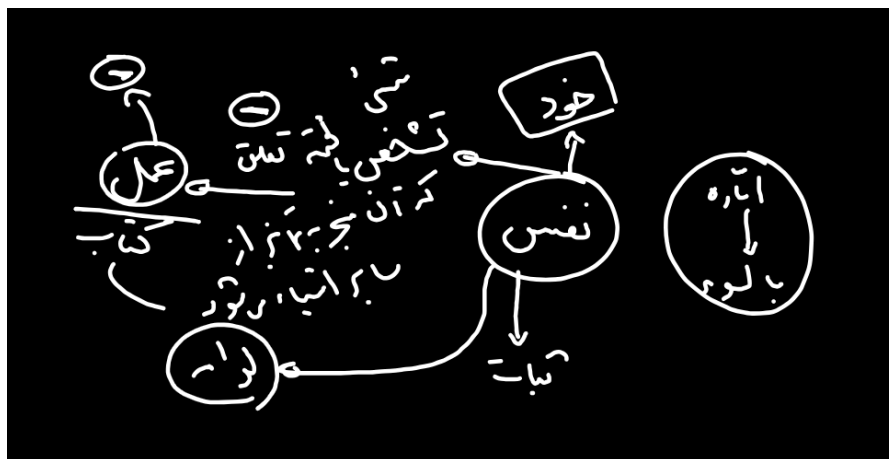
نفس و نفس لوآمه

بحث خود لا اَقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللّٰوَاْمَةِ: می‌گویند که «نَفْسِ اللّٰوَاْمَةِ، نَفْس» مؤمن است که همواره او را به دلیل گناهانش و سرپیچی از اطاعت خدا ملامت می‌کند و در روز قیامت ممکن است به سودش برساند. بعضی‌ها گفته‌اند که منظور از **نَفْسِ اللّٰوَاْمَةِ**، جان آدمی است، چه انسان مؤمن صالح، چه انسان کافر فاجر باشد. **نَفْس** کافر، کافر را ملامت می‌کند. **نَفْس** مؤمن، مؤمن را به دلیل کمی اطاعت او ملامت کند. بعضی‌ها گفته‌اند که مراد از **نَفْسِ اللّٰوَاْمَةِ** فقط **نَفْس** کافر است، **نَفْس** مؤمن نگویند. این را حضرت علامه مطرح می‌کنند. گویی اینکه قضاوت نمی‌کنند.

اما در مجموع، اولاً وقتی **نَفْس** می‌گویند، به خود اشاره می‌کنند. می‌گوییم: خود، خودش، خودمان و ... یعنی مانند شیء است که اسم آن را نمی‌خواهیم بیاوریم. می‌گوییم که یک چیزی بود. **نَفْس** هم خیلی مفهوم عام است. حتی می‌توانیم برای خدا به کار ببریم، می‌فرماید: **اللّٰهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ**^۱ خدا خودت را به من بشناسد. بحث عجیب و غریبی نیست. یعنی همان خودت. لذا **نَفْس** همان خود می‌شود. اینکه خود می‌گوییم، خیلی تعریف دقیقی نیست. اینجا معرکه‌ی نظرات آراء است، به خصوص **نَفْس** یک واژه فلسفی می‌شود. وقتی که شیئی تشخیص پیدا می‌کند، **نَفْس** می‌شود. پس شیء تشخیص یافته را **نَفْس** می‌گویند.

^۱ امام صادق علیه‌السلام: الکافی، کلینی، ج ۱، ص ۳۳۷، چاپ دارالکتب الاسلامیه تهران، نشر ۱۳۶۵

تشخیص یافته یعنی اسم آن را بدانید یا ندانید؛ به هر حال شیئتی دارد، معلوم است کار آن چیست. از حالت غیر مشخص خارج شده است. هویتی پیدا کرده است که از دیگری می‌شود آن را متمایز کرد. برای مثال: ده بچه دارید، می‌گوییم: اسم‌های آنها چیست؟ می‌گویید: علی، حسن، زینب و ... هر کدام ویژگی‌هایی دارند که متمایز هستند. تا چه وقت متمایز هستند؟ می‌شود اینها قاطی شوند؟ مثلاً حسن، حسین شود. خیر، نمی‌شود. به این حیثیتی که ثباتی دارد، **نَفْس** می‌گویند. روز قیامت هم علی، علی است. حسن هم حسن است. نامه اعمال هیچ کدام را در دیگری قاطی نمی‌شود. به این **نَفْس** می‌گویند. پس ثابت‌ترین چیزی که در اطراف خودمان می‌شناسیم، **نَفْس** است. به این دلیل که هیچ وقت نشده است که یک نفر را بیست سال ندیده‌اید، بگویید که تو او شده‌ای. حتی در ذهن ما هم نمی‌آید که یک کسی، فرد دیگری شود. خیلی جالب است، اصلاً تصور آن هم نمی‌کنیم. ممکن است بعضی‌ها با خود خیال کنند، عجب! مگر می‌شود کسی، یک فرد دیگری شود. این است که همه موجودات تمایزی دارند که از دیگری متمایز می‌شوند و اعمال و مقدرات آنها قاطی نمی‌شود. این را خاصیت **نَفْس** می‌گویند. پس **نَفْس** یک شیء تشخیص یافته‌ای است که آن تشخیص منجر به تمایز از سایر اشیاء می‌شود، به این **نَفْس** می‌گویند. در آن ثباتی دارد. این **نَفْس** که یک سیر تحولی در انسان دارد. یعنی از همان جایی که هیوط پیدا می‌کند، از همان جا آن لوامگی او شروع می‌شود. اگر هوشیار باشد که بهشت برین آمده است، می‌گوید که ای وای، چرا من به این دنیا آمده‌ام. چه کار کرده بودم، حضرت آدم علیه‌السلام می‌شود. **الْوَأْمَةُ** این است که احساس می‌کند، یک خطایی کرده است، گناهی کرده است. نه اینکه گناه کرده است، احساس می‌کند خطا کرده است. پس ملامت به واسطه‌ی گناه ایجاد نمی‌شود. به واسطه‌ی احساس گناه ایجاد می‌شود. کما اینکه ممکن است، کافری گناه کند اما احساس گناه نکند. پس خودش را ملامت نکند. ممکن است مؤمنی کارهای ثواب هم انجام دهد اما همیشه خود را بدهکار بداند. پس بنابراین خود را سرزنش می‌کند؛ چرا آن را کم دادی و ... به این حالت **الْوَأْمَةُ** می‌گویند.



بعضی‌ها می‌گویند که یک مرتبه اماره داریم، یک مرتبه مُظْمِنَّة، اللّوامة، راضیة، مَرْضِيَّة و ... به روایات هم مستند می‌کنند. نه اینکه بگویم اشتباه است اما اصلاً **نفس** انسان در طبع خود به دلیل کمال خواهی آن، اللّوامة است. به دلیل اینکه احساس می‌کند که کمالی از آن فوت شده است و باید به کمال دیگری می‌رسیده است. شما می‌گویید: شغل من. ممکن است با خود بگویید که من یک شغل بهتر می‌توانستم داشته باشم، این خاصیت از **نفس اللّوامة** است. در جایی اللّوامة به وجود می‌آید، وقتی که کمالی می‌بیند. احساس می‌کند که کمالی از او فوت شده است. فقط بحث گناه نیست. بحث فوت شدن کمال و نرسیدن به کمال است. یعنی همین مقدار که **نفس** احساس می‌کند جایگاه او چیز دیگری است، الان نیست. به آن اللّوامة می‌گویند. وقتی که این **نفس** سرخود به امر کردن و باید و نباید کردن، می‌افتد. به این اماره می‌گویند. غیر از خدا هیچ کسی حق امر کردن ندارد. اگر **نفس** امر کند، حتماً اماره به سوء است. اما اللّوامة به سوء نیست. اما همیشه اگر امر کند، حتماً اماره به سوء است. چون امر **نفس** به هر چیزی سوء است.

سؤال: در هویت خودش، من هستم که دارم تدبیر می‌کنم، **نفس** من است، تدبیر من، عکس‌العمل و واکنش او به امری است. بعد خودم را مجبور می‌کنم که امری را انجام دهم.

پاسخ: خیر، امر کردن یعنی در مقام امر و نهی قرار بگیرد. نه اینکه امر کند، شما که از امر تبعیت می‌کنید.

سؤال: **نفس** مگر بد است که می‌فرماید اگر حتماً به سوء امر کند؟

پاسخ: نمی‌تواند به سوء امر کند. **نفس** غلط کند، امر کند. چون او که در مقام آمر و ناهی نیست. **نفس** در مقام عبد است، در مقام ربّ که نیست. پس بنابراین اگر چیزی را به او امر کرد، حتماً امر به سوء می‌کند، امر به حُسن نمی‌کند. به آن تکبر می‌گویند. تکبر یعنی در جایگاه امر و نهی قرار گرفتن. کسی که این حالت را طلب می‌کند، مستکبر می‌گویند. لذا **نفس**، اماره به سوء، هر نفسی که خودسرانه، یعنی مجوز و غیر مجوز ندارند. **نفس** در هیچ حالتی مجوز امر ندارد. رسول گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هم امر نمی‌کند. او رسول است، یعنی امر و نهی را انتقال می‌دهد. به همین دلیل به او رسول می‌گوییم. او آمر و ناهی نیست، رسول است. ممکن است بگویید که امر به معروف و نهی از منکر چه می‌شود؟ امر به معروف و نهی از منکر یعنی قرار گرفتن در جایگاه ولی برای انتقال امر. ممکن است به ولی آمر و ناهی بگویید، به حیثیت ولایت او می‌گویید. **نفس** اگر امر کند، حتماً به سوء امر می‌کند. اگر انسان همین نکته را بفهمد، برده است، به دلیل اینکه هیچ وقت خود او امر نمی‌کند. ممکن است بگویید که امر فلان طاغوت را می‌شنوم، انسان باید خیلی احمق باشد که خودش به خودش امر نکند، از طاغوت بدتر از خودش امر بشود، به اینها حُما می‌گویند. البته

از این احمق‌ها در تاریخ و زندگی انسان فراوان است. به دلیل این است که انسان‌ها موقعیت **نفس** را نمی‌شناسند. وضعیت **نفس** در انسان وقتی آماره می‌شود، حتماً آماره به سوء می‌شود. نفس می‌تواند **اللَّوامة** شود، هر چند مؤمن باشد. از این جهت می‌گوییم که **نفس** انسان مؤمن می‌تواند **اللَّوامة** باشد، از این جهت که خود را ملامت کند، از اینکه مسیر کمالی را نرفته است. انسان کافر می‌تواند از **نفس اللوامة** داشته باشد، از آن جهت که گناه کرده است. انسان مؤمن می‌تواند **اللَّوامة** نباشد؟ بله. وقتی خود را دیگر ملامت نمی‌کند، از وضعیت ملامت‌گری یعنی به کمال، فنا و بقاء رسیده است. دیگر احتیاجی به ملامت نیست. انسان کافر می‌تواند ملامت نکند؟ بله، از کفر خیلی بیرون زده است، همه خط قرمزها را رد کرده است، دیگر ملامت ندارد. نهایت این است که او را به جهنم می‌اندازند، به او لااوبالی می‌گویند. یعنی لا، اوبالی که چه اتفاقی برای من بیفتد، باکی نیست.

از دقیقه‌ی ۳۰ تا ۴۰

آیا ضروری است که انسان **نفس اللوامة** داشته باشد، خیر؛ ولی در سیر تحول، بله. اگر به بچه‌ها نگاه کنید، موقعی که اسباب‌بازی آنها گم می‌شود، خود را ملامت می‌کنند. به هر حال انسان در سیر رشد خود حتماً **نفس اللوامة** را درک می‌کند.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: **إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ**^۲

سؤال: نامفهوم

پاسخ: تفسیر آن را بخوانید. فکر می‌کنم نباید استثناء آن را استثناء متصل بگیریم؛ باید منقطع بگیریم. اگر متصل بگیریم حرف شما درست است، ولی منقطع است. **إِلا** در اینجا به معنی بلکه است، یعنی **إِنَّ النَّفْسَ حَتْمًا لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ**، مگر اینکه خداوند به او رحم کند، به این صورت است. یعنی خیلی سخت است که **نفس** از خر شیطان پایین بیاید و از مقام آمریت و ناهیت کنار بیاید. واقعاً سخت است، یعنی بزرگ‌ترین کمال انسان این است که **نفس**، امر و نهی نکند. مثلاً بچه من کار زشتی انجام داده است، **نفس** نباید از ناحیه خودش برای ادب کردن، امر کند. باید بگوید چون خدا پدر را ولی قرار داده است و خداوند سمت ولایت به پدر داده است و اجازه تربیت و ادب کردن به او داده است، پس بنابراین من او را ادب می‌کنم. وگرنه حق ندارد این کار را انجام دهد. نمی‌تواند بگوید: من چون بابای او هستم، زیر گوش او می‌زنم یا او را ادب می‌کنم یا حرفی به او می‌زنم. نمی‌توانید این را بگویید. نمی‌توانید در مقام آمر باشید. فقط می‌توانید بگویید: چون به من چنین سمتی را داده‌اند و اجازه دادند، این کار را می‌کنم،

^۲ سوره مبارکه یوسف، آیه ۵۳

وگرنه اگر اجازه نباشد نمی توانیم. به همین دلیل خیلی اوقات به شما خیلی اجازه‌ها را نداده‌اند. خیلی وقت‌ها اجازه کتک زدن نداده‌اند، خیلی وقت‌ها اجازه بد و بیراه نداده‌اند و ... شما حق ندارید و نمی‌توانید به هیچ وجه. می‌گویید: چون من را عصبانی کرده است. حتی اگر شما را عصبانی هم کرده باشد، **نَفْس** نمی‌تواند امر کند. اگر امر کند حتماً **بِالسُّوءِ** و به بدی است. یعنی **نَفْس** نمی‌تواند خودش امر کند مگر به بدی. انسان می‌گوید: پیش آمد. خیر، ما اینها را نداریم، **نَفْس** است.

نَفْس مجردترین وضعیت انسان است. علت اینکه شما می‌رسید به خود خود خود انسان، نام آن را **نَفْس** می‌گذاریم و دیگر کاری به زن یا مرد بودن آن نداریم، کاری به شئون پدر و مادری آن نداریم، کاری به شئون اجتماعی و مسئولیت‌های اجتماعی آن نداریم و نام آن را **نَفْس** می‌گذاریم. مثل این است که انسان‌ها را در قبر بردند و حالا می‌خواهند آنها را در محشر ببرند، حال اینکه از کدام شهر است و پسر چه کسی است و پدر چه کسی است و زن است یا مرد و بچه است یا خیر؛ هیچ فرقی ندارد، به این **نَفْس** می‌گویند. همانی که کفن می‌پوشد یا در حج احرام به تن خود می‌کند را **نَفْس** می‌گویند، یعنی هیچ شأنی غیر اینکه خودش، خودش است و از دیگری متمایز است، اسم دارد، شناسنامه دارد، رزومه دارد که نام پدر او چیست و ... غیر این چیز دیگری ندارد.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: هر نفسی در این دنیا یک‌سری عمل انجام می‌دهد. این عمل‌ها از **نَفْس** جدا می‌شود.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: بله، انجام داده است، مثلاً غذا خورده است. مثلاً من که غذا خورده‌ام، چند هزار لقمه غذا خورده‌ام، به **نَفْس** من چیزی اضافه نشده است. وگرنه به اندازه لقمه‌ها باید به **نَفْس** من اضافه می‌شد. به شکل عمل ذخیره می‌شود، به **نَفْس** من چیزی اضافه نمی‌شود و **نَفْس** ثابت است. تعلق **نَفْس** به عمل منجر به جزا، پاداش یا مؤاخذه می‌شود. یعنی وقتی که این **نَفْس** را می‌آورند، این، یک تعلق دارد، یک کارهای منفی، عمل‌های آن هم منفی است. به این تعلق، کتاب **نَفْس** می‌گویند. براساس این کتاب **نَفْس**، شروع می‌کند به خواندن. این **نَفْس** بدون این کتاب هیچ چیز دیگری بلد نیست و نمی‌داند. علم آن در این کتاب است. شنیدید می‌گویند که علم من کتابی است، علم این هم کتابی است. یعنی یک نحو تعلق است. به همین دلیل می‌شود که یک نفسی کارهای خیلی خوبی انجام داده باشد، بعد به تدریج با بدان بنشیند و این طرف و آن طرف برود و ضد دین شود. بعد رابطه خود را با آن اعمال قطع کند و بعد بگوید: من اصلاً اشتباه کردم که آن عمل‌ها را انجام دادم. این را وقتی که روز قیامت می‌آورند، چون دیگر تعلق به اعمال مثبت خود ندارد، آن اعمال مثبت دیگر برای او نیست.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: این را حضرت علامه رحمه الله عليه در کتاب المیزان می گویند. سوره مبارکه محمد صلی الله علیه وآله وسلم دارد و در سوره های دیگر هم مطرح می کند.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: خدا.

سؤال: من انجام می دهم.

پاسخ: خیر، شما انجام می دهید. شما به خودتان امر نمی کنید، شما می پذیرید.

سؤال: مثلاً الان نذر می کنم این کار را انجام بدهم.

پاسخ: چه کسی گفته این کار را انجام دهید؟

سؤال: من واقعی خودم

پاسخ: خیر، من واقعی نمی تواند اینکار را انجام دهد. به این علت که امر همیشه ...

سؤال: چه کسی آن را انجام می دهد؟

پاسخ: خالق است، رب او است.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: انسان اصلاً نمی تواند امر کند، اشتباه می کند. در مقام امر و نهی خود را قرار می دهد، ادا و فیلم آن را در می آورد.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: نمی توانید، شما فقط می توانید بپذیرید.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: خیر، این داستانی که می گویند با آن فرق دارد. آن، بعد عمل است که می گویند: **أَقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا**^۳، داستان این

فرق دارد. شما هر کاری که انجام می دهید، کسی به شما امر می کند.

^۳ سوره مبارکه اسراء، آیه ۱۴

آن سازه یا ساختاری که به انسان امر می کند و منحرف می شود را شیطان می گویند. می تواند همه چیز باشد، خیلی متعدد است. آن ساختاری که بر جانب **رَبِّ** امر می کند، به آن ولایت الله می گویند که می تواند، رسول و ملائکه و کتب در آن باشند که به همه اینها نظام ولایی گفته می شود.

سؤال: پس امر به ... از جانب خداوند است و امر به ... از طرف شیطان است.

پاسخ: اصلاً انسان نمی تواند به خودش امر کند. می تواند خود را در قالب شیطان، موصل به آمریت و ناهیت کند.

از دقیقه ۴۰ تا ۵۰

انسان ها اگر واقعاً یک زمانی این را بفهمند، خلاص می شوند. چون ما خیلی وقت ها جلوی خیلی ها که می ایستیم، از روی وظیفه می ایستیم. در حالی که باید یکی بپرسد که این وظیفه را چه کسی به شما گفته است؟ می گویند: خودم وجدان دارم. اینکه خودم وجدان دارم معنی ندارد. باید بگویند که چه کسی به شما دستور داده است که این کار را انجام دهید. نمی توانید بگویند: خودم وجدان دارم، شما وجدان دارید، می توانید بپذیرید. باید حتماً بگویند: خدا دوست دارد **إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ**. خدا مؤمن را دوست دارد، خدا متقی را دوست دارد، خدا محسن را دوست دارد و ... وقتی می گویند:

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ، کافی است شما بگویند: خدا دوست دارد. می گویند: چرا این کار را می کنید؟ چون خدا دوست دارد یا اینکه خدا دوست ندارد. این ساحت پذیرش می شود. **نَفْس** نباید خود را در ساحت ربوبیت قرار دهد.

از همین جا داستان معلوم می شود. در سوره قیامت، دیگر کاری به شئون اجتماعی ما، زن یا مرد بودن ما، تحصیل کرده بودن یا نبودن ما ندارد. وقتی ما را احضار می کند، ما را به شکل **نَفْس** احضار می کند. مثل یک مرده ای که برای کفن و دفن به غسل خانه می برند. می گویند: اسم این فرد چیست؟ می گویند: فلانی پسر یا دختر فلانی. دیگر نمی گویند: پزشک است یا جراح است یا ... اینجا غسل خانه است، به هیچ چیزی کار ندارند. این خدمات خیلی شایانی کرد، پدر خیلی خوب و صمیمی بوده است، با هیچ کدام از اینها کاری ندارند. این **نَفْس** است، با خودش کار دارند. خیلی خوب است که انسان چنین جایی را در خودش کشف کند و با آن زندگی کند. ما نمی توانیم با این **نَفْس** خود زندگی کنیم، ما با زن بودن خود زندگی می کنیم، با مرد بودن با بچه بودن با بزرگ بودن و ... زندگی می کنیم. نمی توانیم **نَفْس** خود را بشناسیم و با آن زندگی کنیم، نمی توانیم آن را مجرد ببینیم. به همین دلیل نمی توانیم بفهمیم این کار را او امر می کند یا فرد دیگری به او امر می کند، برای ما مشتبه می شود.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: بله، آن می شود.

امر یک جریان غیر جاری است. خداوند وقتی امر می کند، حتماً امر به خیر و کمال و خوبی ها می کند، ما خود را در معرض آن قرار بدهیم.

سؤال: نَفْس اماره الهام به فجور است؟

پاسخ: خیر، امر به فجور است، چرا الهام به فجور باشد.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: خیر، آن الهام است. امر می گوید باید انجام دهید، ولی الهام بین فجور و تقوا تمایز می دهد، ولی امر الزام می آورد.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: چه ربطی به این بحث دارد.

سؤال: وقتی حساب و کتاب دارد باید نَفْس خود را رشد بدهد.

پاسخ: احسنت، بله درست است.

سؤال: تعلقی که گفتید ... نَفْس اثر است؟ یعنی نَفْس از عمل اثر می گیرد؟

پاسخ: بله

سؤال: یعنی....

پاسخ: هر دو یکی است.

سؤال: پس هر عملی تأثیر می پذیرد و هر تأثیری یک جور تعلق است؟

پاسخ: بله.

سؤال: هر عملی بر آن اثر دارد. یعنی نمی تواند از عمل آن مجزا شود؟

پاسخ: خیر، عمل از آن جدا است. جدا است، یعنی مثل بچه شما از شما جدا است، اما بچه شما است. شما او را این طرف و آن طرف می برید و هر

جا می برید می گویند: بچه من است. اما از شما جدا است، چون خودش می تواند مستقل در جاهای دیگر کار کند. مثلاً من الان یک حرفی می زنم،

این حرف من عمل من است. کجاها می رود؟ در گوش شما می رود و ... چقدر جاها می رود. از من جدا می شود. بعد هم ضبط می شود. بعد می شود

قَدَمَ، آخَرَ. یعنی شئون مختلف پیدا می کند. شما فکر کنید از دنیا رفته اید، بعد صوتها را بارگذاری می کنند. بعد می گویند چه حرفهای بدی

زده است. او را به جهنم بیندازید.

سؤال: پس نمی توانیم بین اعمال تفاوت قائل شویم؟

پاسخ: یعنی چه؟

سؤال: هر عملی متعلق به نَفْس می شود.

پاسخ: از این جهت آن، بله. اما از جهت وزن آن **وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ**^۴ تمایز دارد. عمل به نسبت حقدار بودن آن، وزن پیدا می کند. مثلاً اینکه این نَفْس با چه اعمالی وارد محشر می شود، وزن اعمال آن چیست، درجات آن به چه صورت است را روی عمل های آن تنظیم می کنند.

سؤال: ... تفکر می کند، تعقل می کند ... اگر امری شده است ... از جانب خدا است....

پاسخ: تفکر و تعقل، هیچ وقت امر ایجاد نمی کنند. تفکر و تعقل و فطرت، امر ایجاد نمی کنند. تفکر و تعقل و رسول امر ایجاد نمی کنند. امر را کشف می کنند. امر را می فهمانند. امر برای خدا است. به همین دلیل شما می گوید الله اکبر. معنای الله اکبر این نیست که خدا بزرگ تر است؛ یعنی غیر از خدا هیچ کبیری وجود ندارد و تنها کبیر، یعنی کسی که کبریائی دارد، یعنی می تواند امر و نهی کند فقط خدا است.

ما نسبت به این موضوع باید یک مقدار فکر کنیم. اولاً در این بحث باید نَفْس خود را پیدا کنیم. نَفْس امر ثابت است. این خیلی مهم است. ما در زندگی خود خیلی جاها امر ثابت ندیدیم. شما چهل سال دارید. از کودکی تا الان شما، شما هستید و اگر شما، شما نبودید؛ نه حافظه شما، نه خاطرات شما هیچ کدام روی پایگاه ثابتی نبود. خیلی خوب است انسان این امر ثابت را ببیند. به همین دلیل می گویند: **مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ**^۵؛ مهم ترین و مشکل ترین بخش در فهم ربوبیت، ثبوت است. انسان با رؤیت نَفْس خود ثبوت را می فهمد. همه شرایط زندگی شما تغییر کرده است؛ کودکی بوده است، نوجوانی بوده است، عزیز از دست دادید، بچه دار شدید؛ شما، شما هستید. هیچ تغییری نکرده است. نَفْس شما تغییری نکرده است. نَفْس تغییر ناپذیر است. یعنی شما، به هر حال شما هستید؛ اگر بد کردید به جهنم می روید؛ شما به جهنم می روید؛ فرد دیگری نمی رود. اگر خوب کنید شما به بهشت می رود؛ غیر شما نمی رود؛ خود شما می روید. خیلی خوب است انسان این ثابت بودن را ببیند.

سؤال: زمانی که نقص پیدا می کند روی خود نَفْس هیچ اثری ندارد؟

پاسخ: روی خود نَفْس، خیر.

سؤال: ... کجا سوار می شود؟

^۴ سوره مبارکه اعراف، آیه ۸

^۵ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و امیر المؤمنین علیه السلام

پاسخ: در آن تعلق و آن اثر.

همین است: اینجا آیه خیلی خوب مطرح کرده است. می گوید: **كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ ﴿٢٠﴾ وَتَذَرُونَ الْآخِرَةَ ﴿٢١﴾**، بلکه شما عاجل دنیا را دوست داشتید، **تُحِبُّونَ**؛ اینجا واژه **حَبَّ** را به کار می برد؛ چون **حَبَّ** مبدأ دریافت مطلب، به شکل امر است. من هر چیزی را دوست داشته باشم از ناحیه او به شکل امر دریافت می کنم. اگر یک چیزی را دوست داشته باشم هر چه آن بگویند به شکل امر می شنوم. اصلاً خاصیت **حَبَّ** این است. هر محبتی را **حَبَّ** نمی گویند. محبتی را **حَبَّ** می گویند که تعلق بیاورد. تعلقی که به فرد، امر و نهی را دیکته کند. به همین دلیل می گویند: **حَبَّ الشَّيْءِ يُعْمَى** و **يُصَمُّ**، وقتی یک نفر یک چیزی را دوست داشته باشد دیگر کر و کور می شود. حال ممکن است بگویید: اسم این چیزهایی که بین ما هست، **حَبَّ** نیست. مودت است. هر جایی که این حالت رخ دهد، بله می شود، ممکن است **حَبَّ** به خدا باشد. بله از ناحیه **حَبَّ** به خدا همین حرف است دیگر. **الْأَعْمَالُ الَّتِي تُحِبُّهَا وَتُحِبُّ الْعَامِلِينَ لَهَا**؟ خدا دوست داشته باشد؛ از آن ناحیه انسان می تواند دیگری را دوست داشته باشد. یعنی به **حَبَّ** خدا بر می گردد.

وُجُوهُ يَوْمئِذٍ نَاطِرَةٌ ﴿٢٢﴾

چهره های بعضی **ناظره** است. یعنی خیلی خرم و خیلی زیبا و خیلی خوش هستند.

إِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةٌ ﴿٢٣﴾

رویشان می شود به پروردگارشان نگاه کنند.

وُجُوهُ يَوْمئِذٍ بَاسِرَةٌ ﴿٢٤﴾

اما بعضی از چهره ها در هم کشیده است. این وجه **نفس** است. یعنی خود خود آن **نفس** است. چرا؟

تَنْظُرُ أَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ ﴿٢٥﴾

به خاطر اعمالی که انجام داده است و اثر اعمالی که درون خود می بیند. احساس می کند که قرار است حساب او را برسند. اوقات او خیلی تلخ است. این داستان قیامت می شود.

⁶ پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله و سلم

⁷ دعای حیات طیبه حضرت فاطمه سلام الله علیها، صحیفه فاطمیه

حال سراغ انسان‌ها می‌رویم. پس ما باید در زندگی بلد باشیم بمیریم. چگونه بلد باشیم بمیریم؟ وقتی شما بتوانید خودتان را شکل **نفس** ببینید. **نفس** خود را ببینید. چطور **نفس** خود را ببینیم؟ **نفس** خود ما چهره دارد؟ ابرو دارد؟ رنگ پوست دارد؟ قد دارد؟ چه دارد؟ **نفس** هیچ‌یک از اینها را ندارد. اما یک چیزهایی دارد که شما را از دیگری متمایز می‌کند. می‌گویید: من که نفهمیدم. کاری ندارد. یک‌زمانی بنشینید **نفس** خودتان را پیدا کنید. چراغ‌قوه بیندازید **نفس** خود را پیدا کنید. هر کس توانست **نفس** خود را پیدا کند این همان است که می‌میرد. این همان است که او را در قبر می‌گذارند. این همان است که شب اول قبر برای آن نامه اعمال مهم می‌شود. این همان است که وقتی جسم او می‌پوسد از بین نمی‌رود. یعنی وابسته به جسم خود نیست. حتی این همان است که اگر شهید شود، **عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ** است. **نفس** او **عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ** است. این همان است که اگر انسان مؤمن صالحی باشد **نفس** او در بین مردم زندگی می‌کند و کار مردم را حل می‌کند؛ راه‌اندازی می‌کند. یعنی مرده او هم زنده است. این همان **نفس** است. می‌شود انسانی زنده باشد، اما زنده او هم مرده باشد. می‌شود یک نفسی در ظاهر مرده باشد. اما زنده باشد. **نفس** این گونه است، وابسته به جسم هم نیست. شما وقتی می‌خواهید این شروع به انفعال پیدا کردن می‌کند. این طرف و آن طرف می‌رود. می‌گویید: یک دقیقه بنشین، این طرف و آن طرف برو، خسته می‌شوی. به زیارت‌گاه‌های مختلف می‌رود. دنبال این و آن می‌رود. بعضی افراد هم که در خواب و بیداری دنبال گناه هستند. نمی‌شود آنها را کاری کرد.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: **نفس** را پیدا کنید؟ خواب که می‌روید **نفس** شما همان است که در خواب آن را می‌بینید. آیا تا به حال خود را در خواب دیده‌اید؟ **نفس** شما در خواب آن است که همه را می‌بیند. ایستاده یک جا و همه را حتی خود شما را می‌بیند.

این **نفس** چیز خیلی عجیبی است. اتفاق خیلی عجیبی می‌افتد وقتی انسان **نفس** را نگاه می‌کند نیازهای زندگی او حقیقی می‌شود. شما یک موقع می‌گویید: **نفس** من به چه چیزهایی نیاز دارد. یک زمانی می‌گویید: من به چه چیزهایی نیاز دارم. می‌گوییم: شما خانم هستید یا آقا؟ می‌گویید: خانم هستم. می‌گوییم: متأهل هستید یا مجرد؟ می‌گویید: متأهل هستم. یک زمانی می‌گویید: **نفس** من به چه چیزهایی احتیاج دارد. آنجا دیگر نمی‌گوییم: خانم یا آقا هستید؟ آنجا می‌گویید: من به خدا نیاز دارم. من فقط خدا را می‌خواهم. یعنی اگر کسی این حالت **نفس** خود را پیدا نکند، در لابلای انبوه نیازهای جسمانی و روحانی و ... مدفون می‌شود. نمی‌تواند نیاز حقیقی خود را تشخیص دهد و **تُحِبُّونَ الْمَآجِلَةَ** می‌شود. یعنی فقط آن چیزهایی که جلوی روی او است را دوست دارد. آن چیزهایی که آخرت است را نمی‌تواند دوست داشته باشد. آنها را رها می‌کند. می‌گوید: دیگر ذهن من

به آنها نمی‌کشد. پس خیلی مهم است که انسان‌ها **نفس** را بفهمند و بعد بفهمند به چه چیزی نیاز دارند. شما براساس آن نیاز خود ...، نیاز **نفس** مدرک دانشگاهی و داشتن فرزند و اولاد نیست. نیاز آن **نفس** رسیدن به مقاصد دنیایی و حتی تکلیف‌های اجتماعی هم نیست. نیاز آن **نفس** فقط و فقط وصول به خدا است. یعنی غیر از خدا، هیچ نیاز دیگری ندارد.

سؤال: ... یا امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف همان دیدن خدا است دیگر؟

پاسخ: بله.

من نمی‌خواهم تکلیف‌های اجتماعی یا تکلیف زن و مردی را نفی کنم. از آنجا وقتی **نفس** خود را دیدید و روی زمین آمدید، می‌گویید که باشد؛ من می‌خواهم به خدا برسم. حالا می‌خواهم در ساحت رسیدن به خدا یک‌سری وظایف را انجام دهم. می‌گوییم: زن یا مرد هستید؟ اگر زن هستید بروید این کار را انجام بدهید. اگر مرد هستید بروید این کار را انجام بدهید. در ساحت وظایف اجتماعی مثلاً وظایف اجتماعی شما این است.

از دقیقه ۶۰ تا ۷۰

بعضی وقت‌ها ممکن است باید کارهایی انجام بدهید که خیلی برای شما دلچسب نباشد، خوب انجام بدهید. ممکن است زندگی باشد که آن زندگی خیلی هم شما را خوشحال نکند، باید زندگی کنید، خوب زندگی کنید. می‌گوید: یعنی چه؟ باید به من خوش بگذرد. می‌گوییم: خیر؛ لازم نیست خوش بگذرد، شما باید به تکلیف خودتان عمل کنید. اگر کسی **نفس** خود را پیدا نکند، برای او خوش گذرانی خیلی مهم می‌شود.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: بله، **نفس** فرق می‌کند.

حرکت جوهری در **نفس** اتفاق نمی‌افتد، چون **نفس** مجرد است. در امور مجرد حرکت جوهری نداریم.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: در مخلوقات خلق، به خلق جسمانی می‌افتد. روی نقطه‌ی حساسی دست گذاشته‌اید، خیلی مهم است. گوهر وجودی انسان مجرد دارد و خیلی چیز عجیبی در عالم است که خداوند همه‌ی موجودات را این‌طور خلق کرده است که نفسی داده است.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: بله، ربط دارد. وارد این قسمت نشوید. کل بحث را از دست می‌دهیم، چون وارد مبحث وحدت وجود شده‌ایم. بله، وحدت وجود دارد. شما اگر برسید، وجود چیست؟ وحدت چیست؟ همین که من گفتم مجرد، کار را سخت کرد.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: شما به هر حال به خواب می‌روید، در خواب چیزهایی هم می‌بینید، آنکه در خواب چیزهایی می‌بیند، **نفس** شما است. شمایی از خودش را می‌تواند ببیند، یک مثل خودی را تصور می‌کند و آن را می‌بیند. مثل آینه، تصویرهای متعددی را می‌تواند ببیند.

ما چهار واژه در مورد **نفس** داریم.

نفسِ اللّوامةِ، **نفسِ اماره**، **نفسِ مُطمئنة**، **نفسِ راضية مَرْضِيَّة**. **نفس** ملهمه در قرآن نیست، اما بعضی‌ها اضافه می‌کنند، پنج تا **نفس** داریم.

- **نفسِ اماره** حیثیتی از **نفس** است از خود انسان، که جای خدا امر و نهی می‌کند.

- **نفسِ اللّوامةِ**، حیثیتی از **نفس** است که کمال را می‌بیند، فاصله‌ی خودش را از کمال می‌بیند.

- **نفسِ ملهمه**، نفسی است که خوبی و بدی به آن الهام می‌شود که البته آن را در این رده‌ی **نفس** نباید آورد. چون یا ملهمه است یا **لّوامة** است یا **مُطمئنة**.

- **نفسِ مُطمئنة**، نفسی است که به ثباتی رسیده است. به وصل رسیده است. و یک اطمینانی دارد. به واسطه‌ی خدا این اطمینان در او ایجاد شده است.

- **نفسِ راضية مَرْضِيَّة**، رضی الله عنه و رضوا عنه. یعنی نفسی که به بالاترین درجه‌ی سازگاری و بالاترین درجه‌ی اتصال به قرب رسیده است؛ یعنی به خدا رسیده است. در وصف آن خیلی حرف‌ها می‌توان گفت. همان که شما در جامعه کبیره می‌خوانید مربوط به **نفسِ راضية مَرْضِيَّة** است. حتی مربوط به **نفسِ مُطمئنة** نیست؛ **نفسِ راضية مَرْضِيَّة**.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: یک **نفس** بیشتر نیست. او **نفس** خود را از حالت اماره خارج کرده است. **نفس** من، یک **نفس** بیشتر نیست. ممکن است در مقام امارگی قرار بگیریم، ممکن است در مقام لوامگی قرار بگیریم. ممکن است در مقام اطمینان قرار بگیریم. ممکن است در مقام **راضية مَرْضِيَّة** قرار بگیریم. چند **نفس** نیست، یک **نفس** است.

هر انسانی این چهار امکان را دارد که **نفس** او در این چهار حالت باشد. اگر نفسی در حالت **لّوامة** بماند، یعنی جهنمی است. اگر در لوامگی بماند،

یعنی همیشه احساس خسران و تغبان کند، احساس کند یک مسیر کمال را نرفته است، بعد که آن طرف هم برود همین احساس را داشته باشد همین می شود.

تَظُنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ ﴿٢٥﴾، اگر انسان از لوامگی عبور کند، خوب است. اگر عبور نکند و در آن بماند، بد است. اگر از حالت نَفْس اماره عبور کند، بعد به لَوَامَةِ و بعد به مُظْمِنَّةً برسد، خوب است. ولی اگر در اماره بماند، بد است.

ممکن است کسی بگوید که یک مرحله از سیر انسان امارگی است. اشکال ندارد، ولی باید عبور کند، در آخر باید پاک شود.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: ما قبل از آن را یاد نداریم، اگر قرار بود یاد داشته باشیم، بله، مُظْمِنَّةً هستیم.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: آن را یادمان نیست. اگر یادمان بود، مُظْمِنَّةً بود.

از دقیقه ۷۰ تا ۸۰

سؤال: یعنی ما با نَفْس مُظْمِنَّةً متولد می شویم؟

پاسخ: بله، در سوره اعراف این را می گوید. انسان از نَفْس اماره شروع نمی کند، انسان از نَفْس مُظْمِنَّةً شروع می کند. اما مطمئناً نه چندان فعال.

سؤال: برای رسیدن به محبوب تنها راه آن اعمال است؟

پاسخ: بله.

سؤال: سیر رشد

پاسخ: اولین ظهورات آن از مُظْمِنَّةً که ورود پیدا می کند، چون كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ^۸، براساس فطرت می آید. بعد تا مرحله بلوغ ما اصلاً به

آن اطلاق اماره نمی کنیم. چون در امر و نهی تکلیفی ندارد، براساس تقلید این کار را انجام می دهد. از آن به بعد، معمولاً از لَوَامَةِ شروع می شود و

بعد...

سؤال: آن مُظْمِنَّةً، لَوَامَةِ می شود؟

^۸ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم

پاسخ: خیر، چون شرایط دنیا به آن اضافه می‌شود و هبوط پیدا می‌کند. در هبوط درک کمال برای او ایجاد می‌شود. چون آنجا که هست درک کمال او محدود است. هر جایی که درک کمال باشد، از حالت **لَوَامَّة** شروع می‌شود.

سؤال: اول **مُظْمِنَّة** است؟

پاسخ: **مُظْمِنَّة** اجمالی. وقتی پایین می‌آید... شما آن **مُظْمِنَّة** را حساب نکنید. ما هیچ وقت در روایات به آن **نَفْس** **مُظْمِنَّة** نمی‌گوییم.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: این طور نیست که انسان از اماره شروع کند. چون وقتی خیر و شر را می‌بیند، می‌تواند از آن ...

سؤال: رابطه **نَفْس** با جسم چگونه است؟

پاسخ: **نَفْس** دارایی‌های دارد. هر خودی یک دارایی‌های دارد. جسم او هم یکی از دارایی‌های او است. خیلی چیزهای دیگر هم دارد. جسم مادی و غیر مادی دارد. آن هم جزء دارایی‌های او است.

سؤال: باطن هم جزء دارایی‌های **نَفْس** است؟

پاسخ: بله.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: به آن نعمت می‌گویند، یعنی وسیله زندگی است. ابزار زندگی است.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: تعلق به جسم وجود دارد. هر چقدر انسان به آخرت توجه داشته باشد، تعلق او به دنیا کم می‌شود. تعلق او به جسم خودش نه؛ به دنیا آنچه ظواهر دنیا است. مثل درگیر بودن با تعلقات دنیا. ممکن است شما خواب و خوراک را نتوانید کاری کنید. یعنی این طور نیست که شما به آن تعلق پیدا کنید، بتوانید از غذا خوردن دست بردارید.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: آنها با ریاضت تعلقات را کم می‌کنند؛ با ریاضت و سختی. از همین قاعده استفاده می‌کنند. اینها آیتی هستند بر اینکه **نَفْس** انسان فقط بدنش نیست و انسان می‌تواند بدن خود را طوری عادت بدهد که حداقل نیاز را نسبت به آن داشته باشد. ما به آن توصیه نشده‌ایم. ما توصیه شده‌ایم که خوب بخوریم، خوب بخوابیم. توصیه شده‌ایم که بدن را حفظ کنیم. به بدن احترام بگذاریم. آن را تکریم کنیم. دارایی را تکریم کنیم. اینها هیچ

کدام به معنی محبت دنیا نیست. بلکه تکریم نفس است. جسم نفس باید سالم باشد به خاطر اینکه بتواند بیشترین عمل را در زندگی خود داشته باشد. بیشترین بازتاب را داشته باشد. اینها مطالبی است که گفته شد.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: همان چیزی بود که به عنوان نفس ملهمه می‌گویند. یعنی نفس در یک جریانی از ارتباط با هستی قرار می‌گیرد که می‌تواند به او خوبی و بدی الهام بشود.

سوی شدن عبارت است از قدرتی که خداوند به نفس داده است که در اثر آن قدرت امکان تشخیص گناه از غیرگناه را پیدا می‌کند. به واسطه تسبیح اتفاق می‌افتد که خود آن یک فرآیند است. یک موقع باید راجع به فرآیند تسبیح هم صحبت کنیم.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: عزت نفس؟ الان خیلی سؤالات ممکن است در این قسمت مطرح شود. مثلاً رابطه نفس با فطرت. رابطه نفس با روح. رابطه نفس با عزت نفس. عزت نفس اصلاً یک اصطلاحی است که ربطی به این مسائل ندارد. اینها نفسی که به کار می‌برند بعداً واژه متشابه نفس ...، مثلاً آدم عزت داشته باشد، دیگر منظور آنها این نفس نیست.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: آن را در کتاب‌های فلسفه نوشته‌اند.

خیلی خوب است که در این حوزه برای شما سؤال پیش می‌آید. چون علم النفس است، جزء مباحث مهمی است که از قدیم الایام به آن علاقه‌مند بوده‌اند و به تدریج به حاشیه رفته است. نفسی که در قرآن می‌گوید با علم النفس یک مقدار تفاوت و تمایز ممکن است داشته باشد.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: نفس مثل یک نقطه کانونی می‌ماند که همه سؤالات زندگی شما به آن وصل می‌شود. مثل دایره‌ای می‌ماند که این نقطه کانونی آن است. یعنی هیچ بحثی در عالم بحث برانگیزتر از **نفس** نیست. چون **نفس** نقطه کانونی مباحث است. لذا شما ارتباط همه مباحث را می‌توانید با **نفس** بخوانید و هر کس هم به تناسب رشته خود، شغل خود سؤال می‌پرسد. یک کتابی از حضرت علامه جمع شده است به نام خودشناسی. یک مقاله‌ای راجع به نفس خودشناسی دارند. کار بیست دقیقه یا نیم ساعت است. خواندن آن مقاله جالب و خیلی تأمل برانگیز است. بعد هم از آن مقاله‌هایی است که باید جرعه جرعه بخوانید یعنی نمی‌توانید یک دفعه بخوانید خیلی عمیق است.

الْإِنْسَانُ

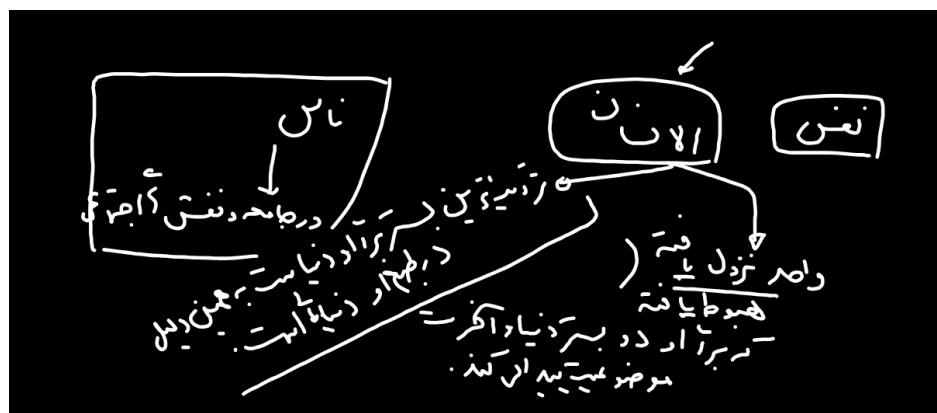
قسمت بعدی راجع به انسان است. اولین چیزی که راجع به انسان مطرح می‌کند این است که اولاً چه می‌شود که یک مرتبه **نفس** نقل پیدا می‌کند و می‌آید و روی کلمه انسان می‌نشیند. خود این یک ماجرا دارد.

﴿لَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ﴾ ﴿۲﴾ ﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ﴾ ﴿۳﴾

چرا واژه تغییر می‌کند؟ چرا یک مرتبه واژه به سمت انسان رفت؟ انسان وقتی مطرح می‌کند به معنی واحد نازل یافته است؛ نازل یافته یا هبوط یافته. اسمش را نزول یافته بگذاریم. هبوط یافته است که برای او دو بستر دنیا و آخرت موضوعیت پیدا می‌کند. در واژه انسان اینجا یک واژه ناس داریم. یک مفهوم ناس دیگر نیست. وقتی که این واحد نزول یافته یا هبوط یافته در جامعه و نقش‌های اجتماعی باشد اسم آن را ناس می‌گویند. ولی وقتی که صرف موجودی که نازل شده است، برای او دنیا وجود دارد، آخرت وجود دارد. یعنی یک عجلی برای او وجود دارد. اسم این را چه کار می‌کنند؟ اسم او را **الْإِنْسَانُ** می‌گذارند. پس واژه انسان به این جریان مربوط می‌شود. باز سراغ ناس نمی‌آید. یعنی مرحله بعد از **نفس** واژه **الْإِنْسَانُ** می‌شود. در قرآن این طور است. در **الْإِنْسَانُ** اتفاقات مختلفی برای او می‌افتد: اولین اتفاقی که می‌افتد در قرآن این جور است که نزدیک‌ترین بستر برای او دنیا است. به همین دلیل در طبع او دنیامالی است. یعنی آغشته به دنیا است.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: بهتر آن همین حرفی است که شما می‌گویید. قشنگ آن همان است که بگوییم گرایش به دنیا دارد. یعنی چون به او نزدیک است، این را می‌بیند، آن دور را نمی‌بیند. پس بنابراین به دنیا گرایش بیشتری دارد.



واژه **الْإِنْسَانُ** در قرآن دو خصوصیت دارد:

- یک، آن واحد نزول یافته انسان را می گویند. هبوط یافته که برای او دو بستر دنیا و آخرت موضوعیت پیدا کرده است. یعنی عجل برای او هست. مرگ برای او هست. زندگی دنیا برای او هست. زندگی آخرت هم برای او موضوعیت دارد.
- ولی به زندگی دنیا نزدیک است.

یعنی وقتی او را دور می کنند، در جهنم او را بررسی می کنند دیگر به او **الْإِنْسَانُ** نمی گویند. مثلاً به او مؤمن می گویند یا کافر می گویند. یعنی دیگر اسم دارد. آن موقع دیگه اسم دارد. ولی اگر **الْإِنْسَانُ** گفتند، یعنی همین که در دنیا است و باید حرکت خود را شروع کند. به همین دلیل آیاتی که در مورد **الْإِنْسَانُ** است من فقط یک دور برای شما می خوانم. این تابلوی آیات کل قرآن است. یعنی راجع به **الْإِنْسَانُ** شما آیه زیاد دارید. ولی این یک بخشی از آن است. ولی بقیه هم تقریباً به همین صورت است:

أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ ﴿٣﴾

یعنی انسان گمان می کند، در حساب کتاب های خود فکر می کند، این جوری برای خودش رقم می زند که

أَلَنْ نَجْمَعَّ عِظَامَهُ ﴿٣﴾

اصلاً امکان جمع شدن استخوان های او وجود ندارد.

دو،

بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَّ أَمَامَهُ ﴿٥﴾

انسان دوست دارد که جلوی او هیچ مانعی برای انجام کارهای نامطلوب و ناشایست نباشد. هر طور خواست بتواند زندگی کند.

سه،

يَقُولُ الْإِنْسَانُ يُؤْمِنُ بِآيِنِ الْمَقْرُ ﴿١٠﴾

اگر انسان صورت ملکوتی خود را ببیند، روزی که

وَحَسَفَ الْقَمَرُ ﴿٨﴾ وَجَمَعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ ﴿٩﴾

روزی که صحنه دنیا جمع می شود.

يَقُولُ الْإِنْسَانُ يُؤْمِنُ بِآيِنِ الْمَقْرُ ﴿١٠﴾

برای او فرار کردن خیلی موضوعیت پیدا می کند.

سیزده،

يُنَبِّئُ الْإِنْسَانَ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ ﴿١٣﴾

یعنی در آن روز انسان را از تمام کارهایی که از پیش یا پس فرستاده است آگاه می کند. منظور انسان خوب نیست. چون بعد از آن می گوید:

بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ ﴿١٤﴾

بلکه انسان خودش از وضع خودش آگاه است. هرچند در ظاهر برای خودش عذرهایی بتراشد.

آیات بعدی،

كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ ﴿٢٠﴾

به آیه سی و شش می رسد.

أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى ﴿٣٦﴾

آیا انسان گمان می کند که بی هدف رها می شود؟

أَلَمْ يَكُنْ نَظْفَةً مِّنْ مَّنِيٍّ يُمْنَىٰ ﴿٣٧﴾

آیا او نطفه‌ای از منی که در رحم ریخته می شود نبود؟

ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَىٰ ﴿٣٨﴾

سپس به صورت خون بسته درآمد. خدا او را آفرید و موزون ساخت.

فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ ﴿٣٩﴾ أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ ﴿٤٠﴾

آیا چنین خدایی قادر نیست که مردگان را زنده کند؟

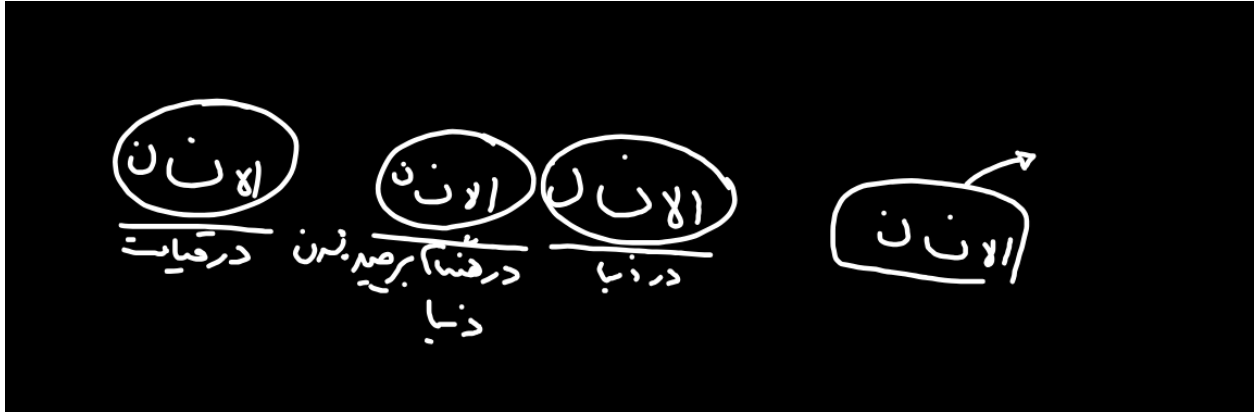
الان در این آیات انسان این طور ذکر شده است. **الْإِنْسَانُ** در دنیا، این انسان در هنگام برجیده شدن دنیا، **الْإِنْسَانُ** در قیامت. شما می گوید که اینکه

انسان سه جا ذکر می شود. شما که گفتید انسان آنجا **الْإِنْسَانُ** که نیست. پس چه شد سه مرتبه دارد ذکر می شود. هم دارد در دنیا می گوید و هم در

برجیده شدن دارد می گوید و هم در قیامت را می گوید. خیر، این را می گوید: **الْإِنْسَانُ** انسانی را می گوید که در این دنیا است. مثل اینکه دارد نشان

می دهد انسانی که این خصوصیت را دارند. یعنی درست است که این دو را دارد در قیامت نشان می دهد دیگر کاری به این بخش ناس ندارد. حتی

کاری به نفس هم ندارد. کاری به این ندارد. چرا به نفس ندارد؟ به خاطر اینکه دارد تعلق این را به بستر دنیا را نشان می‌دهد. تعلق او به دنیا را پررنگ می‌کند. پس اینجا اگر دارد راجع به **الإنسان** حرف می‌زند دارد یکی به شأن است.



از دقیقه‌ی ۹۰ تا ۱۰۰

ما معمولاً **نفس** خودمان را که نمی‌بینیم، **الإنسان** خودمان را نمی‌بینیم. معمولاً با ناس سر و کار داریم و ناس خودمان را می‌بینیم. ناس خودمان یعنی من زن یا مرد هستم، موقعیت اجتماعی من چه چیزی است؟ چقدر درس خواندم؟ همان مسائلی است که وقتی خواستگاری می‌رویم، مطرح می‌کنیم. آن موقعیت ناس ما است. **الإنسان** خودمان را نمی‌نویسیم. **الإنسان** یعنی اینکه شما برگردید یک انتزاعی بکنید، کاری به جنسیت خودتان، ذکر و آنثی نداشته باشید. مثل یک آدمی هستید که در زمین افتادید، با نیازهای مادی سر و کار دارید. کاملاً باید انتزاع کنید، انسان باید **الإنسان** خودش را انتزاع بکند. به همین دلیل نمی‌تواند دو چیز را بفهمد:

- (۱) هبوط یافتگی خودش را بفهمد
- (۲) به بستر دنیا گرفتار شدن یا گرفته شدن خود را ببیند. گرفته به معنی بد آن نه؛ به این معنا که دنیا او را گرفته است و پر پرواز به او نمی‌دهد و برای او محدودیت قائل می‌شود.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: درست است. بعد می‌تواند با عمل صالح آن را **الْمُصَلِّينَ** کند. خود **الإنسان** این است، واژه **الإنسان** را که نگاه می‌کنید این است، من به آن می‌گویم: وضعیت تربیت نشده انسان بدون ارتباط با شأن اجتماعی او؛ فقط خود او.
پس در دنیا خصوصیت آن این است. این آیات قرآن است که چند خصوصیت دارد: ۱

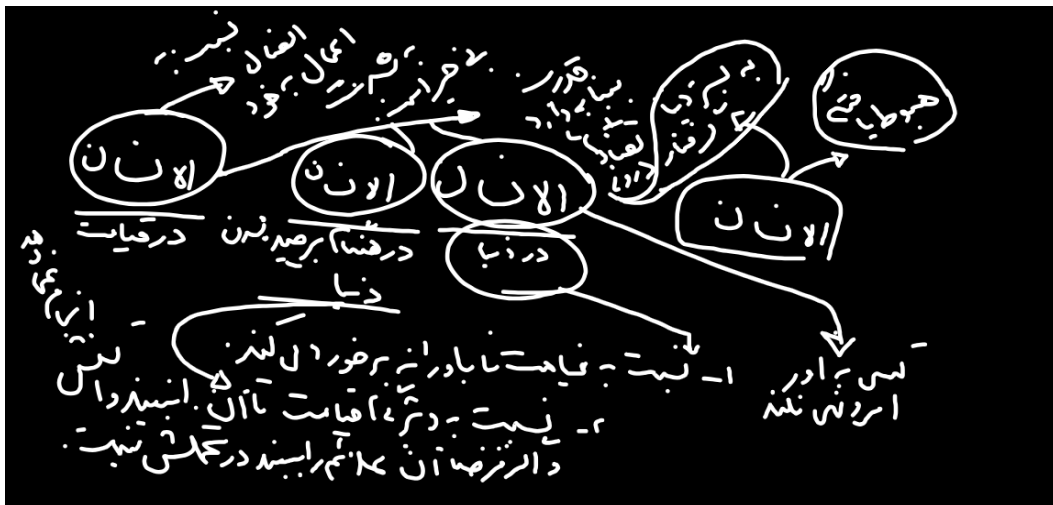
۱. نسبت به قیامت ناباورانه برخورد می کند. ۲.

۲. نسبت به ویژگی های قیامت تا آن را نبیند، واکنش نشان نمی دهد و اگر فرضاً آن علائم را ببیند، در تحمل او نیست.

قسمت اول آن با نسبت با قیامت ناباورانه برخورد می کند، یکی است؛ اما بحث اول زنده شدن است. قسمت دوم وضع این دنیا ممکن است به هم بریزد، بعد چه می شود؟ ما کجا ممکن است برویم؟ یا کجا ممکن است حیات پیدا کنیم؟ ۳

۳. **يُنَبِّأُ الْإِنْسَانَ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ ﴿۱۳﴾**، نسبت به اتصال اعمال به خود به شدت بی خبر است. نمی داند که یک سری اعمال از خودش می فرستد.

یک سری اعمال هم بعد از فوت او فرستاده می شود. هیچ دیدی نسبت به عمل و الحاق آن در روز قیامت ندارد. **يُنَبِّأُ الْإِنْسَانَ** یعنی در قیامت عمل چطور می چسبد، اصلاً عمل از کجا می آید، هیچ دیدی ندارد. نه نسبت به اعمال خودش و نه نسبت به اعمالی که بعداً به او ملحق می شود.



تمایل انسان در دنیا به این است که کسی به او امر و نهی نکند؛ آزاد باشد.

بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ ﴿۱۴﴾ وَكَوَالْفَىٰ مَعَادِرَهُ ﴿۱۵﴾

این قسمت که می آید و این قسمت که می آید و این قسمت که می آید فرقی نمی کند. قدرت بینایی دارد، به علاوه تضادهای درونی که نمی گذارد آن قدرت بینایی کار کند. همیشه درست آن را می بیند و حتی درست آن را می فهمد. ولی آن قدر توجیه ها جلوی او را می گیرند که به او اجازه نمی دهد که....

الان به آیه سی و شش می رسیم.

أَيْحَسِبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى ﴿٣٦﴾

این انسان احساس می کند که در گرفتاری های دنیا و این هبوط یافتگی خود سیر مشخصی ندارد؛ علی الله است. تا یار که را خواهد و میلش به که باشد. احساس نمی کند یک برنامه مدونی وجود دارد.

الان یک فهرستی از **الْإِنْسَانُ** وجود دارد. ما یا **الْإِنْسَانُ** هستیم یا نیستیم. تکلیف خودمان را باید با این گزاره ها مشخص کنیم.

سؤال: چرا موجودی باید امر پذیر باشد و ...

پاسخ: به خاطر **تُجِبُونَ الْعَاجِلَةَ**؛ آن را نزدیک تر می بیند و امرهای جاری از آن را مقدم بر خدا می بیند.

اصلاً شما از این انسان در شگفت هستید. یک انسانی می شنوید، یک انسانی می بینید. هیچ جای اصلاحی برای خودش نگذاشت. با این فهرست باید چه کار کرد؟ بحث را می خواهیم تمام کنیم. تا جلسه ی بعد دوستان زحمت بکشند چند بار **الْإِنْسَانُ** در این سوره آمده است. هر کسی ضمن آنکه خود را از زمره **الْإِنْسَانُ** های سوره خارج نمی کند، دفاعیه ای برای ارائه به خداوند، از جانب خود تهیه کند و ویژگی هایی که خداوند به انسان داده است را از خود نفی کند.

از دقیقه ی ۱۰۰ تا آخر

سؤال: اینکه می گوید دعا مثلاً در صحیفه سجاده ندارد؟

پاسخ: بله، مناجات شاکین است. مناجات شاکین خیلی این طور است. مثل این است که یک نفر این سوره را خوانده است و برای خودش یک دفاعیه طراحی کرده است.

هر کسی ضمن اینکه خود را از زمره **الْإِنْسَانُ** های سوره خارج می کند ... ، بعضی ها از همان اول خودشان را خارج می کنند، می گویند: ما که نیستیم. بدون اینکه خارج کنید یک دفاعیه برای خودتان تهیه کنید. بگویید: خدایا از این ویژگی هایی که به این انسان دادید، اسم این را هجرت می گویند، ما از این ویژگی به این دلایل هجرت کرده ایم. اگر کسی هم نتوانست این کار را بکند، لطفاً شروع کند، کسی با کسی دعوا ندارد.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: اگر نتوانستند بگذارند یا یک دعایی پیدا کنند.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: به همین دلیل آیه ای که خواندید، دفاعیه باید محکم باشد.

این سوره خیلی سوره قیامت است. یعنی خیلی آدم را به هم می‌ریزد. البته به هم می‌ریزد و بعد درست می‌کند. ممکن است یک مدت شما را به هم بریزد، اشکال هم ندارد، بعد درست کنید و ناامید نشوید، به هر حال سوره قیامت است.

سؤال: دفاعیه را باید روی نَفَس خودمان ببریم؟

پاسخ: همین که نوشتیم خود، نَفَس می‌شود. خودی که نوشتیم اسم آن نَفَس است، شما زیرکانه آن را کشف کردید. من نخواستیم بگویم. از جانب خود یعنی نفس؛ به خود نَفَس می‌گویند.

تدریس در چستان منتظر

در استفاده از متن جلسات لطفاً به موارد زیر توجه شود :

- فایل پیاده جلسات صرفاً جهت مطالعه و مرور مطالب بیان شده در جلسات می‌باشد و نمی‌تواند به عنوان "منبع علمی" مورد استناد قرار گیرد. (احتمال تغییر محدود مطالب بیان شده در جلسات وجود دارد).
- لطفاً از هرگونه "تقطیع" متن جلسات جهت تهیه متن نوشته و ... به دلیل نارسایی در انتقال درست مضامین، خودداری شود.
- فایل متن جلسات "صرفاً" برای اعضای کانال می‌باشد و امکان نشر آن در سایر بسترها نیست.
- پیشنهاد میشود در مواردی که متن جلسه گویا نیست با توجه به زمان درج شده به صوت جلسه رجوع شود.
- شیوه پیاده سازی جلسات انطباق کامل متن با صوت می‌باشد. لذا در صورت مشاهده هرگونه مغایرت، لطفاً به شناسه @sm_nouri اطلاع فرمایید.

جهت تداوم نشر عمومی متن جلسات و بهره مندی از منافع آن، تعهد جمعی به موارد فوق را خواستاریم.

سپاس از همراهی تان